

ماجرای عشق و عاشقی میدون

ستونی که در آلودگی دفن شد



یوریا عالمی

● سوفیا جان ...من، میدون دوم، عاشق تو هستم اما دارم زیر آلودگی هوا

دفن می‌شوم.قربانت، میدون دوم

یادآر

برای رفتن استاد محمدابراهیم شریف‌زاده

خاموشی خنیاگر

عباسعلی سپاهی‌یونس

● استاد محمدابراهیم شریف‌زاده هم رفت. این جمله اما تنها همین پنج کلمه‌ای که می‌خوانید نیست، خیلی بیشتر از این چند کلمه است؛ دنیایی حرف است لایذ فکر می‌کنند یکی دیگر از همین خواننده‌ها مرده است دیگر. نخستین‌بار نام شریف‌زاده را روی جلد کاست «خون‌پاش و نغمه‌ریز» دیدم. برای منی که با صدای بزرگان حوزه موسیقی مقامی بزرگ شده بودم، «خون‌پاش و نغمه‌ریز» اثری متفاوت بود. متفاوت، هم در شکل و گرافیک و هم در ضبط و کیفیت صدا و خلاصه کاری حرفه‌ای و استاندارد پیش‌رویم بود. تا قبل از آن بیشتر کارهایی که شنیده بود، ضبط‌شده در استودیو «قدس» بود به پایمردی غلام‌حیدر قدسی که گنجینه‌ای است در این زمینه و باید سرآغ او هم رفت بیش از اینکه دیر شود. «خون‌پاش و نغمه‌ریز» در تهران ضبط شده بود و چه اثر تأثیرگذار و جدی‌ای است از همراهی دوتار زنده‌یاد استاد حسین سمندری و شریف‌زاده. صدای شریف‌زاده صدایی مخصوص به خودش بود؛ از آن صداهایی بود که اگر یک‌بار می‌شنیدی، تا ابد در ذهنت می‌ماند، خشن‌دار و باشکوه، انگار صدا از اعماق قرن‌ها آمده است، استوار، پر از حرف و حس؛ از آن صداهایی بود که بدون همراهی ساز هم کامل بود.

همان یک آلبوم کافی بود تا صدای او را جاودانه کند؛ آلبومی که نامش را از شعری از مهدی اخوان گرفته بود که در دهه ۶۰ پس از شنیدن صدای دوتار سمندری و شـریف‌زاده برای آن شعر نـوشته و در فرازی از شعر به صدای استاد شریف‌زاده هم اشاره کرده بود. بعدها او را دیدیم. یک‌بار آمده بود تا در مشهد برنامه اجرا کند؛ در نمایشگاه بین‌المللی و تابستان بود. بار دیگر برای برنامه‌ای دیگر همین چند سال قبل به مجتمع امام رضاع) در پارک ملت مشهد آمده بود. زیر بال پیرمرد را گرفته بودند تا بالای سن برود و رفت و خواند با همان حنجره سرشار و استوار هم خواند. هرچند می‌شد احساس کرد که روزهای شکوه آن صدا گذشته است و غمش فراوان‌تر شده است. روزی که برای تشییع استاد به باخر در ۴۵ کیلومتری تربت‌جام رفتم، اما دیداری متفاوت با استاد بود. استاد بود و تابلویی که از پیکر نازنین استاد پر شده بود و در‌ست کنار مزار استاد حسین سمندری قبری برای او کنده بودند و ناگهان فرازی از شعر نازنین دوستم، زنده‌یاد غلامرضا بروسران، به دهنم هجوم آورد که:

چه‌طور می‌تواند مرگ/ از تو/ تنها/گودالی را پر کند. گودال اما باید پر می‌شد. با پیکری که سال‌های آخر عمر حال‌واحوال خوبی نداشت. دچار آلزایمر شده بود و دیگر توانایی این را نداشت که از صندوق‌خانه حافظه‌اش آیات ایبات ناب را بیرون بکشد و به استادانه‌ترین شکل آنها را زمزمه کند. او عملاً خاموش شده بود و این برای او سخت بود. سال‌ها در جواب دوتار حسین سمندری که دوتارش «خون‌پاش و نغمه‌ریز» بود، نالیده بود؛ ناله‌هایی که نمی‌توانستی مسحور آنها نشوی. دلم می‌خواست زودتر به دیدن استاد می‌رفتم. می‌خواستم به دیدن شیرمحمد اسپندار در بلوچستان بروم و به دیدن شریف‌زاده، اما دیر رسیدم.

جوانی که در تشییع استاد با او آشنا شده بودم، با بغض از حال‌روز استاد چیزهایی برآیم گفت که حالم را بدتر کرد. نمی‌توانستم باور کنم. این همه می‌بهری به یک استاد ممکن است؟ جوان می‌گفت: شستن مرده‌ها را هم از استاد دریغ کرده بودند. به او گفته بودند تا بیا در مسجد و اذان بگو و نوحه بخوان یا باید دنبالش آواز باشی و او مانده بود این جور. جوان می‌گفت او عاشق اهل بیت بود. اما حتی خواندن برای آنها را از او دریغ کرده بودند. جوان حرف می‌زد و من هم مثل او بغض کرده بودم. یاد «نوه‌دام» جعفر پناهی افتادم. یاد سرنوشت «مامو»، نوازنده پیر گرد و انتهای آن فیلم. یاد سازهایی که از‌سوی مأموران شکسته شد و تو گویی این سرنوشت محتوم موسیقی این سرزمین است که باید کمر راست نکند، فرقی هم نمی‌کند موسیقی سنتی باشد و از دهان محمدرضا شجریان بیرون بیاید و همراه آن تار استاد حسین علیزاده یا محمدرضا لطفی باشد یا نواي غلامحسین غفاری، غلامعلی پورطباعی، نورمحمد درپور و ...

استاد هم رفت و مدیران سختکوش حوزه فرهنگ پیام تسلیت دادند. دوباره مجموعه‌ای از جملات کلیشهای را ردیف کردند تا همراه عزاداران واقعی در رفتن اسناد باشند. اصلاً تو گویی در ذهن این مدیران چند جمله است که در گفتن آن تنها نام هنرمند تغییر می‌کند و با رفتن هر هنرمند، در باز هم بر همان پاشنه سابق می‌چرخد و آب از آب تکان نمی‌خورد.

شترت روزنامه

www.sharghdaily.ir

پنجشنبه ۲۷ آبان ۱۳۹۵ ۱۷ صفر ۱۴۳۸ ۱۷ نوامبر ۲۰۱۶
سال چهاردهم • شماره ۲۷۲۲ • ۲۰ صفحه
اذان ظهر تهران ۱۱:۴۹ • اذان مغرب ۱۷:۱۵ • اذان صبح فردا ۵:۱۶ • طلوع آفتاب ۶:۴۲

روزنارضا

fardashargh@gmail.com

کارتون خواب

جلال پیرمرز آباد



کودکی

کمک به کودکان را از سیمرغ بیاموزیم!



محمدهادی محمدی

سیمرغ یکی از شناخته‌ترین مرغان اسطوره‌ای و افسانه‌ای در فرهنگ ایران‌زمین است. آن‌گونه که در متن‌های ایران باستان و شاهنامه آمده، این مرغ فراخ‌بال نماد دانایی و خردمندی است. جایگاه بر درختی درمان‌بخش دارد که البته گاهی این جایگاه را کوه قاف هم گفته‌اند. سیمرغ در ادبیات عرفانی ایران هم جایگاهی برجسته و هماهنگ‌کننده برون و درون یـا جهان اکبر با جهان اصغر دارد. در جهان اسطوره‌ها نقش‌هایی که سیمرغ برعهده دارد، گاهی در نقش مرغ-درمانگر، گاهی در نقش مرغ-پرستار و گاهی در نقش مرغ -آموزگار است. به سبب همین سه نقش برجسته، سیمرغ پیوندی استوار با زندگی کودکان دارد؛ به‌ویژه کودکانی که برای زیستن یا زنده‌ماندن ایمن نیستند. پدر رستم زال است. زال کودکی سپیدمو یا آلبینسم Albinism است. هنگامی که زاده می‌شود، پدرش سام دستور می‌دهد که زال را به طبیعت برده و رها کنند. سبب این کار هم بدشگون‌بودن وجود این کودکان در جامعه جادوباور بوده است. هنگامی که زال هانشده در طبیعت چشم‌به‌راه مرگ است، سیمرغ از راه می‌رسد و او را به لانه خویش می‌برد و همراه با جوجکان خویش بزرگ می‌کند و آداب زندگی را می‌آموزد. در حقیقت این داستان می‌خواهد به آدم خام و ناسپاس بیاموزد که کودک دگرپخت یا کودک تانوجار با باید در قلب هستنی نهاد نه اینکه او را رها کرد. آنچه در کنش‌های سیمرغ برجسته و آموزنده است، حرکت در پیوستار پرستاری - درمانگری -آموزگاری است؛ سه بنیادی که رشد کودکان وابسته به آن است. کودکان وقتی به دنیا می‌آیند و ناتوان هستند، پرستار می‌خواهند؛ هنگامی که بیمار می‌شوند، درمانگر می‌خواهند و برای تندرستی -آموزگار می‌خواهند. برای نمونه در بخشی دیگر از کارکردهای این مرغ با نقش درمانگری سیمرغ در شاهنامه آشنا می‌شویم.

پیشنهاد

مجله نجوم کارگاه آموزشی برگزار می‌کند. جست‌وجو برای یافتن زمینی دیگر (آشنایی با سیاره‌های فراخ‌روشنیدی، روش‌های کشف، پروژه علوم شهروندی و بررسی‌کشفیات مهم سال‌های اخیر از



بهمن کشاورز

موضوع حساب‌های افتتاح‌شده در قوه قضائیه دو بخش دارد؛ حقوق عمومی که باید متخصصان حقوق عمومی در مورد آن بحث کنند. سخن ما در محدوده حقوق خصوصی و قانون مدنی است. صورت‌مسئله این است که وجوهی بابت وثیقه با وجه ضمان، خسارت احتمالی صدور دستور موقت یا قرار تأمین خواسته به صندوق دادگستری واریز شده است. این وجوه یا باید بعد از آن‌که مورد وثیقه‌گذاری انجام شد، به وثیقه‌گذار مسترد شود یا در مورد دستور موقت و قرار تأمین، در صورتی که سپارنده آن ادعای درستی مطرح کرده باشد، به وی بازگردد یا اگر وثیقه‌گذار به تعهد خود، مبنی بر تحویل فرد مکفول (کسی که وثیقه‌گذار، تحویل او را تعهد کرده) قادر نبود، وجه به‌نفع دولت ضبط شود. در مورد دو صورت دیگر سپرده، در صورت نادرست‌بودن ادعای متقاضی دستور موقت یا قرار تأمین، حسب مورد به طور خودبه‌خودی یا با طرح دعوا، این‌وجه کلاً با بعضاً به فرد ذی‌نفع پرداخت می‌شود. با این حساب، این وجوه امانی است و رابطه قوه قضائیه با کسی که پول را می‌سپارد در محدوده مواد ۶۰۷ به بعد قانون مدنی و تحت عنوان ودیعه یا امانت قابل تعریف

آکادمی

به‌یاد «لئونارد کوهن» که در ۸۲ سالگی درگذشت

خلاقت در دوران کهن‌سالی



عبدالرحمن نجل‌رحیم
عصب‌شناس و عصب‌پژوه

● هم‌اکنون با ازدیاد عمر متوسط، به‌مراتب هنرمندان بیشتری به مرز حداقل ۷۰ سال می‌رسند و می‌توانند زندگی مفید، فعال و خلاق داشته باشند. این‌موضوع باعث ظهور نوعی خلاقت هنری کهن‌سالی شده است که شاید در قبل کمتر شاهد آن بودیم؛ به‌عنوان‌مثال، اگر لئونارد کوهن ۸۲ سال عمر نمی‌کرد، نمی‌توانست ترانه عمیق و پراشاره‌ای چون «آهسته» را خلق کند که محتوا و فرمی عاشقانه متناسب با سن او پیدا می‌کند. این فقط مغز لئونارد کوهن پایه‌س‌گذاشته است که با این خلاقت شگفت‌انگیز، می‌تواند ترانه این‌ آنگه را تصنیف کند، آهنگش را بسازد و با حنجره‌ای که ۵۰ سال تارهای صوتی‌اش به وسیله مغزش تعلیم دیده، اجرایش کند. در این آهنگ به‌یادماندن‌ای از دلایل آهستگی خود در انجام کارها می‌گوید و تأخیری که در اعمال او دیده می‌شود که می‌تواند نشانه کهن‌سالی‌اش تلقی شود یا خبر از نزدیکی مرگش دهد، ولی او به ظرافت عمیق و تکان‌دهنده‌ای، در ترانه و آهنگ تأکید می‌کند که این نشانه ضعف و درماندگی دوران کهنولش نیست، بلکه نشانه تأمل و میل به مکت روی داشته‌ها و لذایذ زندگی است؛ عادت‌ی است که از دوران کودکی با او بوده است. او در این‌ ترانه مصمصانه به گفته‌های مادرش در دوران کودکی استناد می‌کند و از بستن بند کفشش می‌گوید که چندر طول می‌کشیده تا آماده رفتن شود. چه باک که دیر می‌رسیده، ولی بالاخره می‌رسیده است. او در این ترانه بارها تکرار می‌کند که آهستگی عادت اوست، نه ناشی از پیری و زوال‌اش. صدای عمیق خسته، شکسته و پرکشش و جذاب، ملو از عشق و میل به زندگی لئونارد کوهن کهن‌سال در «آهسته»، ترانه جاودانه‌ای از او به‌جا گذاشته است که از نعمت ماندگاری خلاقت در دوران کهن‌سالی او ناشی می‌شود. این موهبتی برای همه دوستان‌داران هنر است که بر گستره فهم و آگاهی خود از عمق هیجانات و احساسات انسانی بیفزایند. در ترانه دیگری با عنوان «آیا من تو را دوست داشتم؟»، مغز کهن‌سال کوهن به همه خاطرات گذشته‌های که می‌توانسته اتفاق افتاده باشد، با شال شک رویه‌رو می‌شود. تردید نسبت به همه چیزهایی که در سال‌های طولانی می‌تواند بر او گذشته باشد و در انتها این سؤال بزرگ‌تر که آیا من در طول این‌همه سال قادر به انجام همه این کارها بوده‌ام و می‌توانستم از پس عشق‌ورزیدن، نیازداشتن، دعوکردن، خواستن، ترک‌کردن و توانستن برآیم. او مکان و زمان را هم زیر سؤال می‌برد و به خاطراتی مبهم از باران نوامبر، شکوفه‌دادن درخت لیمو و پژمرده‌شدن بادام در بهار و تابستان با همیشه زمستان، اشاره می‌کند و حتی تکیه‌دادن خود به میز چوبی قدیمی را زیر سؤال می‌برد و می‌پرسد که آیا چنین کسی بوده است که بگوید تا ابد دوستش دارد؟ آیا حالا بالاخره همه‌چیز تمام شده و سروسامان گرفته است؟ درنهایت می‌گوید آیا اصلاً مهم بوده است که کسی را دوست می‌داشته؟ در مقابل همه این سؤالات، او انتظار جوابی از کسی ندارد. تنها کوهن در کهن‌سالی و با مرور خاطرات در برده‌ای از ابهام آمیخته با واقعیت و رؤیا، می‌تواند به چنین ترانه ناب عمیق و فلسفی‌ای در سیر خلاقت دیبرس خود برسد و استخوان ما را از هیجان به لرزه درآورد.

یادداشت

اهمیت بررسی نحوه استفاده از وثیقه‌گذاری نزد نهاد قضائی

اولا مورد مشمول ماده ۶۱۷ خواهد بود. از طرفی شنیده‌ام که وقتی موجبات استرداد وجه سپرده‌شده فراهم می‌شود، یعنی مثلاً کفیل مکفول را تسلیم می‌کند یا مشخص می‌شود که صدور قرار تأمین یا دستور موقت صحیح بوده و به‌این‌ترتیب استرداد وجه لازم می‌آید، با مراجعه سپارنده پول بلافاصله به او تسلیم نمی‌شود بلکه در وجوه زیر یکصد میلیون تومان، چند روز و در مبالغ بیش از یکصد میلیون تومان، حداقل یک ماه باید صبر کند. (اینها که عرض کردم خبر است و احتمال صدق‌وکذب دارد.) اما اگر این خبر درست باشد، مورد مشمول ماده ۶۱۶ قانون مدنی خواهد بود که می‌گوید «هر گاه رد مال ودیعه مطالبه شود و امین از رد آن امتناع کند، از تاریخ امتناع احکام امین بر او مرتب نشده و ضامن تلف و هر نقص یا عیبی است که در مال ودیعه حادث شود، اگرچه آن عیب یا نقص مستند به فعل او نباشد». یعنی اگر موعد استرداد وجه سپرده‌شده فراسرد و سپارنده به قوه قضائیه مراجعه کرد و استرداد پولش را خواست و وجه به او مسترد نشد، از این زمان به بعد آنچه به او تعلق می‌گیرد، نه سود سپرده مقرر در روابط بانکی بلکه خسارت‌ی است که ممکن است با نظر کارشناس تعیین شود یا بر مبنای شاخص بانک مرکزی پرداخت گردد، به شرطی که از نرخ سود بانکی بیشتر باشد؛ چراکه تصرف از تاریخ مطالبه به بعد غصب محسوب می‌شود و «الغاصب یبوخذ بأشذالاحوال». والله اعلم.

اتفاق

جشن کتابگردی بزرگان با چاشنی ۳۰درصد تخفیف



منیزه حکمت، احترام برومند، لیلی رشیدی و... تلفیق جالبی از هماهنگی زنان پیشرو است.

۲- در دو تجربه اخیر برخی معتقد بودند حضور افراد شناخته‌شده تنها در کتاب‌فروشی‌های مشهور خیابان کریمخان و شهرکتاب‌ها رخ می‌دهد؛ این بار بسیاری تقاضا کرده‌اند که هرکس اگر شده تا نزدیک‌ترین کتاب‌فروشی خود برود تا در این جشن کتاب شرکت کند.

۳- حضور وزیر کنونی فرهنگ و ارشاد اسلامی، صالحی‌امیری و همچنین استقبال و حضور علی جنتی نشان می‌دهد که هر دو مسئول به اهمیت و جایگاه این اتفاق و تأثیر آن آگاه هستند.

۴- اگر همین کسانی که در شبکه‌های اجتماعی از این ماجرا استقبال کرده‌اند و پوستر کتابگردی در روز ۲۷ آبان را به اشتراک گذاشته‌اند و با هشتگ #من-هم - می‌آیم اعلام آمادگی کرده‌اند، فردا همت کنند و به کتاب‌فروشی‌ها بروند، اتفاقی هیجان‌انگیز رخ می‌دهد.

۵- آلودگی هوا ممکن است سبب شود بسیاری هراس بیرون‌آمدن از خانه را داشته باشد که به لطف این کارزار استی کاشش یابد و هوا کمی پاک‌تر شود.

۶- و شاید یکی از اتفاق‌ها همراهی دولت در این زمینه باشد؛ مشکلی که همیشه مطرح است؛ یعنی مسائل مالی و وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی به‌نوعی آن را حل کرده است. البته کسی کتاب را جراح نکرده، اما به مناسبت روز کتابگردی تخفیف‌های طرح «پایزه‌کتاب» را ۱۰ درصد بیشتر کرده است. در «پایزه‌کتاب»، خریدار می‌تواند در چند نوبت و از چند کتاب‌فروشی، کتاب‌های عمومی را با ۲۰ درصد و کتاب‌های کودک و نوجوان را با ۲۵ درصد تخفیف از کتاب‌فروشی‌های عضو طرح «پایزه‌کتاب» در سراسر کشور خریداری کند که در روز کتابگردی این میزان تخفیف ۱۰ درصد افزایش می‌یابد و می‌شود تخفیف ۳۰ و ۳۵درصدی .

جادو یعنی این...

صبحتان پر تقالی باد!

یادآوری می‌کنید که فلان نویسنده فامیلان است، موقع معرفی‌کردنش به دوستان تأکید می‌کنید که ایشان، فامیل ما، نویسنده هستند. خودش را که می‌بینیم، یک جور خوشایندی نگاهش می‌کنیم، نزدیکش می‌شویم و حتی اسم کتاب‌هایش را می‌پرسیم. از اینکه او که جمع‌های دوستانه خصوصی یا عمومی‌مان باشد، خوشمان می‌آید؛ چون احتمال بودن یک دکتر یا مهندس در خانواده کم نیست، ولی اینکه آن‌قدر خوش‌شانس باشی که حتی یک نویسنده داخل فامیل و آشناهایتان پیدا شود، یک جورهایی ویرتن زندگی آدم را خاص‌تر از بقیه می‌کند. حتی اگر وقت کنیم یک جلد از کتابش را هم می‌خریم که بدیم برایمان امضا کند. حالا آدم‌های نتیجه‌گرا به اینجا که می‌رسند، بروسر آدم را نگاه می‌کنند و می‌پرسند خب، کتاب را هم می‌خوانید؟ یعنی شده وسط همان میهمانی‌های خانوادگی بروید سرراغش و بگویید فلاّنی عزیز، این کتابی که نوشتی و من خواندم، به نظرم بد بود یا خوب بود یا حرف حسابش چه بود؟ یعنی وقتی می‌شود یک ویرتن قشنگ از زندگی چید و از آن لذت برد، چرا باید به مسائل جنبی مثل کاربرد وسایل ویرتن یا ضرورت‌شان فکر کرد؟ فکر نکنید. بروید داخل شهر قدم بزنید و از نگاه‌کردن به شهری که ویرتنش جور است لذت ببرید. صبحتان پر تقالی باد!

گیتی صف‌رزاده: من واقعا عقیده دارم یک شهر همان‌طور که احتیاج به تابلوهای راهنمایی و رانندگی، پیژا و کله‌پاچه‌فروشی، مؤسسات عام و خاص و خیلی خاص، تبلیغ آبمیوه‌های شگفتی‌ساز و جوایز فوق‌تصور دارد، به تابلو‌نوشته‌های کتاب هم احتیاج دارد. حالا ممکن است کسانی هم باشند که بگویند تابلوکردن یک بند از نوشته یک کتاب و آویزان‌کردنش به درودیوار شهر چه فایده‌ای دارد؟ تبلیغ کتاب به حساب می‌آید؟ ایجاد ذوق‌وشوق برای خرید کتاب می‌کند؟ سرانه مطالعه را بالا می‌برد؟ این سؤال‌ها از افسرد معمولاً عادت دارند که به نتیجه، زیادی بها بدهند؛ یعنی همه و هم‌غمشان این است که برای هر اتفاق زندگی یک نتیجه‌گیری و فایده درست‌ودرمان پیدا کنند. درعوض گروه دیگری هم هستند که اصلاً این‌طوری به زندگی نگاه نمی‌کنند، بلکه زندگی را ویرتنی می‌بینند که در آن باید همه‌جور جنسی باشد؛ یا به قول کاسب‌ها، جنسش جور باشد. خود من هم قبلاً آدم نتیجه‌گرایی بودم، اما بعد فهمیدم که ویرتن‌چ چه نقش مهمی در زندگی آدم پیدا می‌کند. داشتن یک ویرتن خوب، زندگی آدم را خوش‌رنگ می‌کند؛ مثلاً همین الان اگر بفهمید یکی از خویشاوندان‌تان نویسنده شده و کتاب چاپ کرده، احساس خوبی بهتان دست می‌دهد. در میهمانی‌های فامیلی کنار دستش می‌نشینید، به آشنا